



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۱۲/۳۱

حنیف رهیاب رحیمی

نامه سرگردان

میزان خودسری ها، بی بند و باری ها و سوء استفاده ها به حدی بلند رفته که از شنیدن و دیدن تکرار در تکرار آن فشار خونم چنان بلند رفت که مجبور شدم پیش از اینکه قلبم ایستاده شود، این همه فشار ثقیله و خفیفه را از روی شانه هایم برداشته، روی صفحه اینترنت و کاغذ بریزانم و با دیگران شریک بسازم.

اول تصمیم گرفتم تا شکایت نامه جدی به خانه ملت، (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) نماینده های مردم یعنی نماینده های خود ما، بنویسم که از قانونرتک وزیران استفاده جو و سازشکار محکم بگیرند، تا حق را به حقدار نرسانده اند رهای شان نکنند.

اما به زودی یادم آمد که پارلمان نگو، قطی عطار بگو. هر نمونه که بخواهی در بین آن پیدا میشه؟ بخصوص که در بین آن ها، یک عده به بیماری هایی از قبیل ناشنوایی، شب کوری، در خواب راه رفتن و خلل دماغ مصاب اند و این شکایت من باعث خواهد شد که از خواب بیدار شده و یک مصیبت دیگری را خلق کنند.

از آنها صرف نظر کردم و خواستم عریضه ای به حکومت بفرستم. در میان آنها هم هر چه پالیدم باز هم موفق نشدم وزیر صادق و امینی را که به درد کارم بخورد، پیدا نمایم. دیدم بسیاری آنها هنوز هم مهره تعیین شده! را پوره نکرده و در پهلوی اینکه رادیو ها و تلویزیون ها را با مصاحبه های شان بند انداخته اند، در صدد جیفه اند و به جای خدمت، بیشتر هوش و گوش شان متوجه حساب های بانکی شان است که هنوز صحیح پر نشده، بناء آنها را هم به حال خود شان گذاشتم.

بهتر دانستم ازین پایین رتبه ها صرف نظر و کاغذی به نشانی ارگ شریف، به خود دربار بفرستم زیرا مطمئن بودم در آنجا در میان یک و نیم، دو صد مشاور و سر مشاور و قاضی و مفتی و حاضر باش و غایب باش و دیوان بیگی و خزانه دار و غیره یک نفر پیدا خواهد شد که معروضه بنده را به حضور امیر قره قلی! شرفیاب گرداند تا مگر گرهی از کورگه های بیشمار باز گردد و بنده را با انجام خدمت کوچکی به خلق خدا، احساس سر افزای نصیب شود.

ولی خدا این تلویزیون ها و اینترنت را خیر ندهد تا من شور خوردم، در سر تا سر گره خاکی آوازه انداختند که ملیون ها دالر و پوند و ریال شاید هم یورو، در بسته های کوچک پلاستیک، از کدام سرزمین دیگر به ارگ پرتاب می شود.

این آوازه مردم نزدیک به دربار را راه گمک ساخته و برای دسترسی به این گنج مفت و هوایی، تعداد بیشماری خود را دهن هر دروازه ارگ مجاور ساخته اند و به مجرد رسیدن خریطه های پول را از هوا می قاپند. با خود فکر کردم که اگر خود سلطان در این نوع معاملات بخور و بگیر دست داشته باشد، زیر دستان حق دارند که رعیت را چور و تار و مار کنند.

اینجا بود که فکر دیر فهم من تازه به کار افتاد و راز اینکه:

- چرا آبها در جوی ها هر روز خنث و گل آلود شده می رود،

- چرا مشکل کوچکی از هزاران مشکل حیاتی مردم حل نمی گردد،

- چرا میزان بدبختی و بینوایی مردم عوض کم شدن، روز به روز زیاد شده می رود،

- چرا دشمنان جاهل که شبش های خود را از خود دور کرده نمی توانند، روز به روز دلیر تر و شیرک شده می روند،

- چرا با وجود میلیارد ها دالر کمک جامعه جهانی، هنوز هم برگ از برگ تکان نخورده همان سرک های گند و کپر، همان شکم های گرسنه، همان بیکاری، همان مهاجرین آواره در ایران و پاکستان، همان گداهای سر سرک، همان زنان بیوه و یتیمان بینوا و همان و همان و . . . و . . .

خلاصه کلام دریافتم که در پایین هم گدایی و در بالا هم گدایی، یکی از نیستی دیگری از مستی.

از ارگ و ارگ نشینان بیشتر از دیگران مایوس شدم، اینبار در افکار بیشمار غرق بودم که "کجا روم به کی گویم راز دل" که یکبار نام سازمان ملل، مانند الماسک در آسمان ابر آلود جمجمه ام برق زد و تصمیم گرفتم از آنها مدد جویم. اگرچه می دانستم که در رأس آن یک آدم خیلی عاجز و مؤدب نشسته و لسان ما را هم خوب بلد نیست اما گفتم اقبالاً به حرفم گوش خو می دهد، اینکه از دستش چه کمکی پوره است مطمئن نبودم. چون تمام دروازه های امید را برویم بسته دیدم، ناچار نامه گک هر دم شهید و بی خریدار خود را نوشته و بدست یک پسته رسان بی طرف، که نه از جمله حکومتی ها بود و نه از شورای نظار، نه افغان ملتی، نه در ائتلاف شمال و نه در جبهه جنوب حتی با حزب وحدت هم کدام ارتباط مخفی یا علنی نداشت، سپردم.

نامه معروضه ام حاکی این محتویات بود:

" جناب بزرگوار اداره کننده و مشوره دهنده مملکت های بی سر و بی سرپوش کُره زمین!

در طبراق مبارک شما که در پهلوی چند دانه سنگ گولک، کلید حل اکثر مشکلات ما کمزوران ولی اعصاب خراب هم موجود است، شما حتماً می دانید که منبع کلیه بدبختی های بشر اول فقر و ناداری و دوم حرص و آز سیری ناپذیر یک عده انسان ها می باشد. اگر از ذکر ارقام و اعداد سرچرخک و دل بد نمی شوید، پس برای جناب تان در پهلوی عرض حال، یک پیشنهاد و یک خبر خوش هم دارم.

شما که از همه مشکلات و شایستگی های درونی و بیرونی مملکت ما آگاه هستید، شاید شنیده باشید که قرار آخرین احصائیه خیالی! در مملکت عالییه ما، که افغانستان نام دارد، بیست و هفت و نیم میلیون انسان آکسیجن و کاربن دای اکساید قورت می کنند، که از آنجمله نصف کمترش را زنان و نصف بیشترش را مردان وانمود کرده اند.

فرض کنیم که ازین ۲۷ و نیم میلیون نصف کمترش یعنی ۱۳ میلیون آن خانم ها و ۱۴ و نیم ملیون آن آقایان هستند.

شما حتماً شنیده و خوانده اید که در کشور ما، زنان یعنی سیزده ملیون انسان، مظلوم ترین، معصوم ترین و بی ضرر ترین قشری هستند که اگر آسیاب را بالای شان چپه می گردانند، اینها اوف نمی گویند و شهامت تحمل آنرا دارند. بناءً این سیزده میلیون انسان مظلوم و محروم را یکطرف می گذاریم و از ناحیه آنها خاطر همه ما کاملاً جمع جمع است. آنها قادر به خواستن و گرفتن حقوق انسانی و طبیعی خود نیستند، خیانت ملی، ظلم و دشمنی را خو اصلاً حرف شه نزنین.

از طرف خانم ها خاطر ما جمع شد. حالا از چهارده میلیون مرد، که باقی می ماند، یک میلیون آن حتماً شیخ فانی اند و چهار ملیون آن اطفال، از چهارده که پنج برود، می ماند نه میلیون مرد جوان کمر بسته و آماده برای کار.

در احصائیه فرموده شده که بیست و چهار فیصد نفوس در دهات زندگی می کنند، به این حساب دو ملیون و شانزده هزار جوان در روستاها زندگی می نمایند که یا مصروف کشت و زراعت و مالداری خود هستند یا از دست بیکاری و بی روزگاری، در زیر بیرق دالخورها و لشکر سلطان پشم الدین یک چشمه تفنگ برداشته اند. اینکه به انجام چه جنایاتی و ادار ساخته می شوند، شاید خودشان هم نمی دانند زیرا سی و چند سال است که روی قلم و کاغذ و تباشیر و تخته و تخته پاک و معلم و چپراسی را ندیده اند.

به حضور حضرت عالی عرض شود که تمامی پلان ها و پروگرام های روزمره تان را کنار گذاشته و توجه خاصی به ۶ میلیون و ۹ صد هزار نفر باقیمانده شهر نشین نمایید که فکر می کنم یگانه راه برون رفت ازین فساد همین است:

■ یک کمیسیون مشترک از آدمهای کله شیخ و درستکار را وظیفه دار نمایید تا در بین مردم یک اعلان عمومی کنند تا اشخاص حریص و شیفته و شیدا و غلام پول و پیسه، برای دریافت پول بخششی، طور داوطلبانه خود را معرفی و ثبت نام نمایند.

وارخطا نشوید اکثریت مطلق هموطنان من به حدی دارای عزت و مناعت نفس هستند که نان خشک حلال شان را می خورند اما تحفه شما را قبول نمی نمایند. کمیسیون شما شاید به سختی یک صد هزار انسان حریص و پولدوست، مفت خور و حرام خور را که برای پول وجدان شان را هم به گرو می گذارند، پیدا نماید. حالا به هر یک این صد هزار نفر مبلغ یک میلیون دالر بدهید و اعلان نمایید که برای پنج سال از خانه های شان اجازه بیرون شدن را ندارند. به این ترتیب، مصارف مجموعی شما به طور قطع از صد میلیارد دالر اضافه نمی گردد.

با این کار به نظر این محاسب متجرب و این مستوفی متقاعد، با مصرف این پول ناچیز، حفرة دهن مردار و جیب معامله گران، مزدوران خارجی، رشوه خواران، اختلاس گران، قاچاقبران، آدم گشان، جاسوسان، خود مُرداری ها و

غیره و غبره پر گرډیده و دیگر کسی پیدا نخواهد شد که برای دریافت پول به خیانت ملی و دیگر کثافت کاری ها و قتل و کشتار مردم بیگناه دست بزنند.

■ پس از اینکار یک کمیسیون دومی متشکل از آدم های با عزم و جدی، دلسوز و شیخ بروت دیگر را وارد کار نمایید تا با انجام انتخابات، یک زعیم صادق، کم گوی، جدی، وطنپرست و با احساس، دریشی پوش (زیرا ملت از رنگ چین و قره قلی و پیرهن و تنبان نفرت پیدا کرده اند) را در رهبری کشور بگمارد و فوراً تمامی افراد صادق و میهن پرست و مردم دوست را از کنج و کنار داخل و خارج جمع آوری و به کارها بگمارند تا همه دست بدست هم داده، امور باز سازی و آبادانی این کشور را انجام دهند.

■ خواهید دید که مملکت ما در ظرف پنج سال با همت مردمان وطنپرست، استعداد های سرشار و نیروی کاری که در اختیار دارند، بکجاها خواهد رسید.

آنوقت به آن یک لک نفر حرام خور و مفت خور اجازه داده شود تا از خانه های شان بیرون بیایند و ترقی و تعالی کشور را به چشم سر ببینند و تا می توانند خجالت بکشند. "

با احترام میرزا نرم دل خان مستوفی متقاعد خانه نشین



(نشان شصت دست چپ)